

اشاره

معرفی مراکز پژوهشی و علمی آموزش و پرورش از جمله وظایف



مهمی است که این مجله به عهده دارد به بهانه معرفی یکی از این مراکز، گفت‌وگو

را با حجه‌الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا جلالی معاون پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی خراسان رضوی - مشهد به انجام رسانده‌ایم. این روزها بحث‌های بسیار جدی در خصوص دیدگاه‌های اسلام در حوزه جامعه‌شناسی و به عبارت دیگر «جامعه‌شناسی اسلامی» مطرح است این گفت‌وگو ابعاد این موضوع را برای مخاطبان تبیین کرده است.

● از خودتان و تحصیلات و تجارب‌تان بگویید و آثارتان را معرفی کنید.

○ بنده متولد ۱۳۳۳ در شهر زنجان هستم و در یک خانواده روحانی به دنیا آمدم. در رشته حقوق از دانشگاه شیراز فارغ‌التحصیل شدم و سالهای زیادی را به تحصیل در فلسفه، کلام، فقه و اصول، و مباحث منطقی زیر نظر استادان مبرز پرداخته‌ام.

هم‌چنین سالیان درازی را در دانشگاه‌های شیراز و کازرون، فلسفه و تاریخ ادیان تدریس کرده‌ام. در سفرهایم به کشورهای آسیایی و اروپایی، با توجه به علائقم، به مباحث دینی و فرقه‌ای در این کشورها توجه داشته‌ام. دوره چهار ساله‌ای را در تئوری پردازی سینما در پژوهشکده حوزه هنری گذرانده‌ام. حاصل مطالعاتم را در زمینه مردم‌شناسی دینی و هنر، تئوری اخلاقی سینما، و ادیان جنوب شرق آسیا در سفرنامه‌هایم به چاپ رسانده‌ام. اولین کتابم را درباره تاریخ انقلاب اسلامی نوشتم. دو کتاب «تقویم و تاریخ خراسان» و «مشهد در بامداد نهضت خمینی (ره)» را در مشهد نوشتم که از طریق «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» چاپ شدند.

هم‌چنین بیش از ۱۲۰ مقاله در معرفی شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران در مطبوعات گوناگون به چاپ رسانده‌ام. نزدیک به شش جلد کتاب نیز تحت عنوانهای «مشاهیر مدفون در حرم مطهر رضوی» و «مشاهیر مدفون در مشهد و حومه»، تحت نظارت و مشارکت بنده، از طریق «بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی» به چاپ رسیده است. به علاوه، در برگزاری مراسم بزرگداشت برخی از شخصیت‌های علمی حوزه، بنده مشارکت مستقیمی داشته‌ام؛ از جمله بزرگداشت آقایان آشتیانی و صالحی، مرحوم شیخ هاشم قزوینی و آیت‌الله میرزا آقاعلی فلسفی. در همایش‌های بین‌المللی هم در مورد فلسفه هنر و رابطه هنر و عرفان مطالبی ارائه کرده‌ام.

طرفیت‌های نهفته در

خرده فرهنگ‌های خودی

گفت‌وگو با دکتر غلامرضا جلالی معاون پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

● نظام جامعه‌شناختی اسلام چه ابعاد و ویژگی‌هایی دارد و در مقایسه با اندیشه‌های غربی دارای چه امتیازات خاصی است؟

○ نخستین نگاه جامعه‌شناسانه در نظام فکری اسلام، جامعه می‌خواهیم صحبت کنیم به نوعی اولین ارجاع زندگی ما به **ابن‌خلدون** تعلق دارد، چون سامان‌یافته‌ترین نگاه اسلامی در خصوص علوم اجتماعی و نظریه‌های اجتماعی توسط ایشان ارائه شده است. ابن‌خلدون مقدمه‌های نوشته است که در واقع یک متن تاریخی است که جنبه تحلیلی دارد. ایشان می‌نویسد: هر تمدنی با تهاجم کار خود را آغاز می‌کند و بعد از تهاجم، استقرار حاصل می‌شود. بعد از استقرار تجمل‌گرایی و بعد استبداد و انحطاط شکل می‌گیرد. لذا ایشان چرخه‌ای را برای پیدایش و انحطاط تمدنها با توجه به مطالعه کلام ارائه می‌دهد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه تمهیداتی در نظام فکری اسلام برای مدیریت جامعه وجود دارد که مانع از انحطاطی باشد که افرادی مانند ابن‌خلدون براساس مطالعات خود به آن رسیده‌اند. مهم‌ترین روشی که دین، به‌ویژه دین اسلام، برای مدیریت جامعه در پیش می‌گیرد و ما می‌توانیم به عنوان پایه نگاه اسلامی به جامعه در نظر بگیریم، مدیریتی است که کمترین آلودگی را پیدا کند. چون نهاد قدرت در اسلام کاملاً شناخته شده است. منفورترین شکل حاکمیت و استبداد در دوره جاهلیت، برای اسلام به‌عنوان یک جامعه، شناخته شده بود و اسلام آثار تخریبی و وخیم آن را دیده بود. اسلام با تفکر و مدیریت خودش توانست این جامعه منحط را در زمانی کوتاه به یک موقعیت بسیار راهبردی برساند.

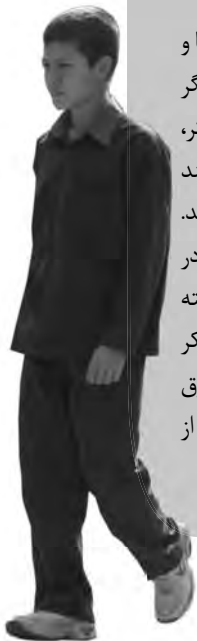
یعنی ما می‌توانیم از اندیشه اسلامی در حوزه اجتماعی سخن بگوییم. باید از خودمان پرسیم که نگاه پیامبر(ص) و نگاه قرآن به جامعه چه نگاهی است که در یک مقطع زمانی بسیار کوتاه توانست، ظرفیتهای نهفته در درون انسانها را رها سازد و از برابری قومیتها و خرده‌فرهنگها تمدنی بی‌نظیر را بسازد.

براساس برخی از آیات قرآن، «تعارف» تجمل بین فرهنگها موضوعیت دارد (تعارف به معنی شناختن یکدیگر). بحث تعارف این است که انسانهای متقی باید براساس اخوت با هم تعامل داشته باشند. غرض الهی این نیست که

خرده‌فرهنگها را تخریب کند و از بین ببرد، چون زمینه تعارف از طریق فهم متکثر از فرهنگها امکان‌پذیر است. این قضیه در قرآن به‌عنوان یک نگاه بسیار راهبردی مطرح بوده است. لذا ما در طول تاریخ اسلام، تخریب عامدانه خرده‌فرهنگها را به‌وسیله نیروهای مسلمان شاهد نیستیم. همین الان هم خرده‌فرهنگهای بسیار متنوعی در سرزمینهای اسلامی تا دوره‌های اخیر باقی مانده‌اند. کسانی که منشأ تخریب فرهنگهای ریز و درشت دو پهنه مخصوصاً آسیا شده‌اند، به تعبیر هندوها، مغولهای سفید هستند. تهاجم مغولهای سفید از نظر آنها، تهاجم غرب و نژاد سفید به شبه‌قاره هند بوده است. فرهنگ ما که با طبیعت و نیازهای محیط سازگار بوده است و تحت‌تأثیر آن، مردم یکدیگر را تحمل می‌کردند و با هم تعارف و تعامل داشتند، در سده‌های اخیر با مشکل بسیار جدی روبه‌رو شده است. تخریب خرده‌فرهنگها و هجوم به یکدیگر بیشتر تحت‌تأثیر آموزه‌های غرب در جهان اسلام و شرق اتفاق افتاده و آسیبهای فراوانی به‌بار آورده است.

پس نظامی که اسلام در خصوص شناخت جامعه ارائه می‌دهد، شناخت از واقعیتها، شناخت طبیعت جامعه و پذیرش یکدیگر، تعامل با یکدیگر و تعارف با یکدیگر است. قومیتها، نژادها، فرهنگها، ادیان و اقلیتهای مختلف از عصر پیامبر(ص) تا عصر حاضر این تعامل را داشته‌اند. شگفتا که خود پیامبر(ص) در برخی از حملاتی که به مناطق بیزانسی داشته است، از اسب پایین می‌آید و با هیجان و دقت عجیب به آثار تاریخی و حجاریه‌های آن دوره نگاه می‌کند و بعد نیروهای خود را به این مطالعه دعوت می‌کند.

آیاتی هم در رابطه با آمد و شد با ملتها، فرهنگها و قومیتها نازل می‌شدند. این عوامل بار تحمل فرهنگهای دیگر را توسط مسلمانان، در مقایسه با خیلی از پیروان ادیان دیگر، به بالاترین سطح رسانده‌اند. به همین دلیل مسلمانان «هند یا جنوب شرقی آسیا فرهنگهای پیشین را تخریب نکردند. لذا مسلمانان تا دوره‌های اخیر، در جنوب شرقی آسیا یا در شبه‌قاره هند به‌عنوان بخشی از تمدن داخلی آنها شناخته می‌شوند. واپس‌زدن و حذف خرده‌فرهنگها بیشتر به تفکر نرعی و حذفی غرب تعلق دارند که در اختیار ملت‌های شرق گذاشته‌اند تا آنها در رویارویی با هم قرار گیرند و نتوانند از تجربیات یکدیگر بهره ببرند.



● امروز شما آیا جامعه بزرگ و میلیاردری مسلمین را در وضعیت جاهلیت مدرن نمی بینید؟

○ پیامبر اکرم، با قانون گرای و قانون مداری مدینه النبی را پایه گذاری کرد که پیشینه ای در حجاز نداشت و در این شهر حرف اول را حاکمیت قانون می زند. اولین نشستی که پیامبر (ص) با نمایندگان یثرب در مکه داشت، نشستهایی که در مدینه با سران قومیتها و ادیان گوناگون از جمله یهود و نصاری داشت و پیمان نامه هایی که بین آنها منعقد شد، حکایت از این دارد که پیامبر اکرم (ص) یک شخصیت تعامل گراست، نه انحصار گرا. می خواهد آنها هم باشند. مادامی که «بنی نضیر» یا «بنی قریظه» یا یهودیان خیبر به مسلمانان تعرض نداشتند، پیامبر در برابر آنها جبهه [جنگی نظامی] نگرفت. لذا ما می توانیم از مدینه النبی به عنوان یک الگو یاد کنیم. الگو از این نظر که چه طور تعامل گرا بوده و چه طور تحمل کرده است. خود قرآن کریم سابقه هیچ یک از ادیان را رد نکرده و اصلاً ریشه ادیان را یکی دانسته است. وحدت متعالی ادیان به نوعی یکی از طرحهایی است که در قرآن کریم وجود دارد. امروزه بشر تشنه این وحدت متعالی ادیان است. اگر پیامبر اکرم (ص) و آیات الهی، از خانه خدا به خانه مردم تعبیر

کرده اند که قبلاً در ذی القربی طبقه هفتم به خدایان و کاهن اعظم اختصاص داشت، و لکن باب ورود به خانه خدا برای مردم مکتب ابراهیمی را باز کرد که بعد مسدود شد و دوباره پیامبر (ص) آمد و این قضیه را دوباره مطرح کرد و در قرآن هم مطرح شد. امروزه هم درهای بیت الله الحرام همیشه مفتوح است. نوع تعامل پیامبر (ص) با نمایندگان نجران و مناطق دیگر و مکاتبات پیامبر (ص) نشان دهنده یک نگاه جهانی است، نه یک نگاه منطقه ای و بومی.

لذا هر چه مسلمانان براساس این روش جلو آمدند، همان اندازه از توحش فاصله گرفتند و به تمدن نزدیک تر شدند. چون دین در محور فرهنگ آنها قرار داشت و دین این روابط را تنظیم می کرد و نگاه دین کلان بود، نگاه قومیتی و نژادی وجود نداشت. اما در جهان غرب طوری برنامه ریزی شده است که فرهیختگان و چهره های دل سوخته جهان غرب در برابر جهانی شدن موضع می گیرند. جهانی شدن خود ایده ادیان الهی است، اما آن جهانی شدن که تمام تجربیات انسانها در آن لحاظ شده باشد. وقتی که ما [به بهانه مدرنیتراسیون] فرهنگ زدایی می کنیم و نکات قوت فرهنگها را می گیریم و جای آنها را با آلودگیها پر می کنیم، این یک تعامل انسان دوستانه نیست.

● آیا یک چنین وضعیتی در خود غرب وجود دارد؟

○ مجموعه ملت های غرب در دین خودشان تعارف فرهنگی را حفظ کرده اند و بین آنها تعامل در بالاترین سطح وجود دارد. یکدیگر را کامل قبول دارند، با هم به داد و ستد می پردازند و پیشینه فرهنگی یکدیگر را می شناسند. لذا موزه های آنها مملو از امکانات مربوط به شناخت خودهاشان است. البته آن دسته اطلاعاتی که آنها از طریق تمدن شرقی به دست آورده اند و در موزه های خود نگهداری می کنند، بسیار بیشتر از اطلاعات در مورد پیشینه خودشان است. زیرا آنها دوره های وحشی بسیار طولانی تری را پشت سر گذاشته اند و آثار حجمی، صنایع دستی و هنرهای قابل اعتنایی از دوره های پیشین خود در اختیار ندارند. در موزه های آنها بیشترین اطلاعات شرقی است.

● آیا تعارف فرهنگی فقط در جامعه مسلمین وجود داشته یا در جامعه

غرب هم بوده است؟

○ تعارف را آنها در این سوی تاریخ دارند، نه در آن سوی تاریخ. این سخن قرآن به ۱۵۰۰ سال پیش برمی گردد. در آن دوره غرب در چه شرایطی بود و فرهنگها چه تعاملی با هم داشتند؟ ما این سخن در مورد تعامل را به عنوان یک نگاه پایه ای برای تفکر اسلامی می شناسیم. البته این اندیشه ۱۵۰۰ سال پیش بین آنها با این کیفیت اصلاً مطرح نشده است. وقتی بین فیلسوفان یونانی، مانند افلاطون، ارسطو و پارمینیدوس این طور مطرح نبوده است. این تفکر، تفکری تعالی جویانه است که تعامل بین فرهنگ و ادیان را امکان پذیر می کند.



● وضعیت و نظامی را که شما به عنوان یک مزیت در اسلام و در حوزه جامعه‌شناختی از آن نام بردید، امروز چگونه می‌توان در جهان اسلام پیاده کرد؟

○ باید هم خودمان را مصروف چند نکته بکنیم: یکی بازگشت به گوهر دین است و ارتباطی که با زبان دین باید داشته باشیم. زبان دین را باید بدانیم. زبان دین استاتیک نیست، دینامیک است. فهم گوهر دین به انسان پویا نیاز دارد. انسانی که جهان پیرامون برایش سؤال برانگیز نیست، نمی‌تواند ارتباط روشنی با دین برقرار کند. آن لایه‌های بسیار عجیب‌انگیزی که در نهاد انسان وجود دارد، او را از قالب‌های مکرری که در زمانه وجود دارد، جدا می‌کند و مدام او را به ساختار شکنی دعوت می‌کند. در جامعه ما معنی‌گرایی عمیق به پهنای این نگاه باید اتفاق بیفتد.

در حال حاضر در ایران، بنده به عنوان فردی از این جامعه، اول نگران بودم که کشور در حرکت‌های خود مثل در حد شیفتگی به قرائت قرآن باقی بماند. ولی امروز می‌بینم که نگاه به قرآن مدام جدی‌تر و دقیق‌تر می‌شود. واقعاً آن آرزوهایی که در گذشته مطرح شده بود و نسل ما شاهد آن بود که قرآن را از گورستاها به عرصه زندگی و جامعه آوردند و روش زندگی از آن استخراج شد. قرآن را از تاقچه‌ها برداشتند، تا در قلبها جای بگیرد واقعاً این شرایط در ایران بیشتر از هر جای دیگر در حال شکل‌گیری است. وقتی که قرآن محوریت پیدا کند و اغراض فردی خودمان را به قرآن تحمیل نکنیم، قرآن ما را راهنمایی می‌کند. قرآن کتاب بی‌کرانگی است. یعنی شناختی که از طریق قرآن از هستی، انسان، تاریخ و جامعه پیدا می‌کنیم، شناخت بسیار متفاوتی است. لذا اقبال لاهوری می‌گوید:

نقش قرآن چون که بر عالم نشست
نقشه‌های پاپ و کاهن را شکست

فاش‌گویان آن‌چه در دل مزمل است
این کتاب این نیست چیز دیگر است
چون که در جان شد جان دیگر شود
جان که چون شود جهان دیگر شود

به نظر بنده، الان ما در مرحله‌ای قرار داریم که توجه جهان به قرآن جلب شده است. منتها بعضی تفسیرها بسیار سطحی و صوری هستند. ما باید تفاسیری از قرآن ارائه دهیم که ما را به یک حرکت پویای جدی اجتماعی دعوت کند. بعد از این مرحله یکی از بحث‌های دیگر برای خروج از وضعیت تحمیلی [رسومات فرهنگی سابق] که نیاز داریم که فرهنگمان را به بالاترین سطح ممکن برساند، به‌کارگیری عقلانیت بومی است. ما چه در مرحله‌ای که تحت‌تأثیر فلسفه یونان باستان قرار داشتیم و چه الان که تحت‌تأثیر فلسفه‌های مدرن جهان غرب هستیم، عقلانیت خودمان را فراموش کرده‌ایم.

عقلانیتی که ما در اختیار داریم یک پاره آن در متون دینی مندرج است که خیلی آنتیک است. ما وقتی به «اصول کافی» مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همان اولین احادیث مربوط به بهره‌گیری از عقل و قوت عقلی است. در میراث فرهنگی مکتوب، مثل گلستان، بوستان، مثنوی و... نوعی عقلانیت مطرح است. حتی ضرب‌المثلهای ما مملو از عقلانیتهاست. متأسفانه چون مدیریت از آغاز قاجاریه در ایران به دست روشن‌فکران افتاد و روشن‌فکران در یک دو سده اخیر از فرهنگ بومی خود فاصله گرفتند، جامعه اهمیت آن عقلانیت و منابع و میراث معنوی را از یاد برد. این همان گسست فرهنگی بود به تعبیر اقبال بازگشت به خودی لازم است. خود حوزه‌ها باید این کار را دنبال می‌کردند که آنها هم الان من خیلی آثارشان را نمی‌بینم. ما اگر بخواهیم به منطق آن روزگارمان برگردیم، باید آن عقلانیت باز یافت شود. حرکت به سمت این عقلانیت را ما در دوران شیخ اشراق مشاهده می‌کنیم.

● برای این که فرهنگ‌سازی را به لحاظ رفتاری کاربردی کنیم، باید چه کار کنیم؟

○ مطالعات میدانی که الان در خیلی از دانشگاهها داریم، آن چیزی را که باید ببینند، نمی‌بینند. بعد وقتی پایان‌نامه‌ها تدوین می‌شوند، اطلاعات آنها در نهاد مصرف‌کننده واقعاً مورد مصرف قرار نمی‌گیرد. مثلاً نهادهای مربوط به امر به معروف و نهی از منکر تا به حال از چند پایان‌نامه استفاده کرده‌اند؟ متأسفانه ما این رابطه‌ها را نداریم. بخشهای متفاوت جامعه باید با هم در تعامل باشند. مثلاً محیط‌های علمی باید بدانند که فسادهای اخلاقی در جامعه در چه سطحی هستند. پس باید از محیط‌هایی که با جریانات قضایی و حقوقی و زندانها ارتباط دارند، اطلاعات لازم را بگیرند و تحلیل کنند. بعد هم برای پیش‌گیری راه‌حلهایی ارائه دهند. در حال حاضر، این رابطه‌های ارگانیک در خیلی از قسمت‌ها مشکل دارد. به نظر من، برای شکل‌گیری یک رابطه آکادمیک دانشگاه‌ها باید با هم در ارتباط باشند. مثلاً تکروری علوم اجتماعی به‌تنهایی کفایت نمی‌کند. ما باید در کنار علوم اجتماعی اقتصاد، جغرافیا، مردم‌شناسی و بخشهای گوناگونی داشته باشیم. بعد هم ببینیم تعامل آنها با علوم ریاضی و با فلسفه در چه حدی است. الان ارتباط فلسفه اسلامی از علوم جامعه ما قطع شده است.

● نقش عدالت اجتماعی و اقتصادی با محوریت عدالت آموزشی و فرهنگ سازی چیست؟

○ من فکر می‌کنم که بحث عدالت بیشتر در بخش اجتماعی و اقتصادی مطرح شده، ولی عدالت مبحث آموزش چندان اصلاً مطرح نشده است. در نشست‌هایی که با مسئولین تهران در سطح وزارتخانه‌ها انجام شد، بنده سؤال شما را به گونه‌ای دیگر مطرح کردم. گفتیم: خود مردم چه قدر در جریان تحولات علمی و فرهنگی جامعه ما قرار می‌گیرند؟ آنها نباید فقط مصرف‌کننده باشند. ما در گذشته فازهای فکری مختلفی داشتیم خود این شهر، فردی به نام **عابدزاده** داشت که رابط بین حوزه‌های علمی آن زمان با توده‌های مردم بود. امکانات را از مردم می‌گرفت و می‌آمد مدرسی را می‌ساخت. به خانواده‌ها و فرزندان آنها نیز رسیدگی می‌کرد. به این ترتیب، سطح اطلاعات دینی کسانی که با مرحوم عابدزاده ارتباط داشتند، خیلی بالا بود. الان هم خیلی از بازارهای تجاری و کسبه‌های سالم محصول آن دوره‌ها هستند. آیا الان ما این طور رابط‌ها را داریم که از طریق حوزه، دانش حوزوی را به توده‌ها انتقال دهند؟ آیا دانشگاه میان این گونه ارتباط‌ها را با توده‌های مردم دارند؟ ما هیچ نوع ارتباط جدی میان دانشگاه با توده‌ها نداریم و این به بدنه جامعه لطمه می‌زند.

● برای کاربردی کردن ویژگی‌های جهان‌شناختی اسلام، نقش قدرت و سیاست کلان حاکم در جامعه را چگونه می‌بینید؟

○ در تفکر اسلامی قدرت در خدمت جامعه است. از یک طرف، نماینده مردم است و از طرف دیگر، نماینده قدرت پروردگار. یعنی هم و غم نهاد قدرت در جامعه باید اصلاح جامعه باشد. ما الان دارای بالاترین قدرت معنوی هستیم که تمدن اسلامی از عصر رسول خدا(ص) و **امام علی(ع)** تاکنون داشته است. امروز در جامعه ما، از دیدگاه قدرت سیاسی کاملاً در اختیار جریان اجتماعی قرار گرفته است؛ از خدماتی نظیر حفرفقنات و چاه گرفته تا خیابان‌کشی. نقشه مدینه به وسیله خود پیامبر(ص) طراحی شده است. مثلاً پیاده‌روهایی برای خانمها طراحی کرده است. در شهر اصفهان که **شیخ بهایی** برای طراحی شهر اصفهان و برای تقسیم آب زاینده‌رود دعوت شد، این دعوت تنها به خاطر مهندس بودن ایشان نبود. بلکه در واقع تمسک به جریان‌هایی که در عصر پیامبر(ص) اتفاق افتاده بود؛ یاری گرفتن از کسانی بود که روش و سنت پیامبر را مطالعه کرده‌اند. در «حیدرآباد» بازاری مخصوص خانمها ساخته شده بود.

لذا به نظر من، اگر نهاد قدرت از تمام امکانات خودش برای اصلاح جامعه استفاده کند، این امر امکان‌پذیر است. چون قدرت سیاسی در تفکر اسلامی در خدمت جریان اجتماعی است. در نظام اسلامی ما دارای سه بردار هستیم: فرهنگی، سیاسی و نظامی. قدرت سیاسی یا اقتصادی و قدرت انتظامی و نظامی، هر دو با محوریت جامعه عمل می‌کنند. این توازن را اسلام طوری طراحی نکرده است که به نفع یکی از دو بردار دیگر تمام شود. هر دو بردار را به نوعی در خدمت بردار اجتماعی درآورده است.

● فکر نمی‌کنید اثرگذاری افراد دانشگاهی در سطح توده‌ها، یک مقدار بیشتر از اثرگذاری حوزه‌هاست؟

○ اثرگذاری دانشگاهها بیشتر از طریق جوانانی است که در دانشگاهها تحصیل می‌کنند. هر خانواده‌ای یکی دو تا از این افراد را در اختیار دارد و دانشگاهها رسماً با خانواده‌ها از طریق فرزندان ارتباط دارند؛ اما ارتباط یکطرفه است. در بسیاری از موارد همین فرزندان دانشگاه‌دیده با فرهنگ خانواده خود غریبه می‌شوند و گسست نسلی پدید می‌آید! یعنی چالشهایی که گاه در درون خانواده‌ها پیش می‌آید، به خاطر تمایز اندیشیدن توده‌های قدیمی و مردمی و افرادی است که به سمت پدیده‌های جدید کشیده می‌شوند.

البته بخشی از جامعه جوانانی پر انرژی هستند که اتصال با دانشگاهها و حوزه‌ها ندارند و تحت تأثیر فرهنگهای مبتدل و کم‌مایه شرقی و غربی قرار دارند. قبلاً جوان ممکن بود فاقد فکر باشد و پس از طی دوره‌ای صاحب تفکر عمومی جامعه شد. اما وقتی جوانان به ایدئولوژی خاصی تجهیز شدند، دیگر آن ایدئولوژی مانند دیوار بین او و خانواده و محیط قرار می‌گیرد. این نوع تفکر الان بین جوانان رواج دارد. رایج شدن عرفانهای شرقی و غربی و مکتبهای فکری گوناگون، به دلیل آن است که کتابهایشان خیلی راحت در اختیار جوانان قرار می‌گیرند و آنها را جذب NGOهای مختلف می‌کنند. این NGOها از تفکر و بینشی برخوردارند که از جامعه بومی خودشان تغذیه نمی‌کنند. لذا نوعی دگرگونی جدی در جامعه در حال شکل‌گیری است.

ارتباط انسان با طبیعت در جامعه ما به درستی تبیین نمی‌شود. نحوه صحیح این ارتباط باید در آموزش و پرورش و در دوران طفولیت آموزش داده شود

توانسته‌ایم آبادانی و زیبایی را به کشور خودمان برگردانیم؟ آیا توانسته‌ایم اعتماد را بین انسانها تقسیم کنیم؟ آیا نمی‌شود آدمها را طوری به هم نزدیک کرد که اگر کسی دچار مشکل می‌شود، بتواند به همسایه خود پناه ببرد؟ ما مردمان بسیار خوبی داریم که در این شهرها زندگی می‌کنند. تا این فرهنگ تغییر پیدا نکرده است، ما باید راهکارها و برنامه‌هایی در محلات داشته باشیم که جوانان به محلات و خانواده‌ها نزدیک شوند. این قدر انسانها خودشان را در غربت احساس نکنند

نکته دیگر که بیشتر به شهر مشهد برمی‌گردد این است که مردم به گذشته خود کم بها می‌دهند. افراد از تعریف خاطره‌های خودشان پرهیز می‌کنند. از تدوین دستاوردهای زندگی خودشان هم پرهیز می‌کنند. ما الان وقتی به گذشته مشهد برمی‌گردیم، به صورت بهت‌انگیزی از نظر تاریخ‌نگاری و حفظ اسناد با فقر روبرو می‌شویم. شهری با این عظمت که یک شهر جهانی است، نمی‌تواند گذشته روشنی نداشته باشد. ما در کتاب «مشاهیر مدفون در حرم» ۱۲۰۰ چهره معرفی کرده‌ایم. در میان این ۱۲۰۰ چهره بیش از ۱۲ ملیت حضور دارند. از گذشته‌های دور، قومیت‌های متفاوتی از ماوراءالنهر و آسیا در مشهد حضور داشته و با هم در تعامل بوده‌اند. حدود ۴۰ عشیره بسیار مهم کل ایران، در دوره نادر در مشهد به‌عنوان پایتخت حضور داشتند که با هم در تعامل بودند. ما امروزه باید راههای تعاملان را با فرهنگ گذشته مشهد هموار کنیم. نباید این‌طور باشد که آبروی فرهنگ و گذشته ایران به دست افراد خاصی سپرده شود و اینها هرطور خواستند با زائر ارتباط برقرار کنند. برقراری ارتباط صحیح به آموزش نیاز دارد و تدوین تاریخ و تکیه به دستاوردهای پیشینیان.

● دغدغه‌های شما چیست؟

○ فقر محیطی به‌عنوان یک مسئله جدی مطرح است. محیطی را که عرض می‌کنم بیشتر جامعه و طبیعت را شامل می‌شود. الان نوع ارتباط انسان شهرنشین با طبیعت به بدترین شکل ممکن تبدیل شده است. بالاترین ارتفاعی که در خراسان وجود دارد، قله «بینالود» است که تا آنجا هم زباله وجود دارد. دره‌های سرسبز پیرامون مشهد و آبهای آن آلوده شده‌اند. برای یک شهر مصفايي مانند مشهد، این زشت نیست؟ آیا اینها باعث کاهش حرمت اجتماعی ما بین ملت‌های مختلف نمی‌شود؟

آیا دره‌ها به افراد اختصاص دارند که هر کسی جوانه قاب خاص خودش را بسازد؟ آیا نباید همگان از این طبیعت استفاده کنند؟ آیا افرادی که برای کوه‌نوردی و گردش می‌روند، باید در لابه‌لای دود ماشینها و داخل دره‌ها گرفتار شوند و اصلاً متوجه نشوند که برای طبیعت گردی آمده‌اند؟ چرا اینها تبیین نشده‌اند؟

ارتباط انسان با طبیعت در جامعه ما به درستی تبیین نمی‌شود. نحوه صحیح این ارتباط باید در آموزش و پرورش و در دوران طفولیت آموزش داده شود. باید کتابهای ویژه‌ای در این زمینه در اختیار دانش‌آموزان قرار داد. ما نحوه تعامل انسان با طبیعت و جامعه را تبیین نکرده‌ایم. افرادی که مسئولیت می‌پذیرند، طبیعت و ساختار شهر را به هم می‌زنند. من می‌دانم هیچ نوع مهندسی جامعی برای مشهد در نظر گرفته نشده است. حداکثر کاری که دارد انجام می‌گیرد، ساختن پلها و پارکها، و تعریض راههاست. اما تعامل انسانها با هم براساس چه محوری باید اتفاق بیفتد؟ چه‌طور انسانها باید به هم نزدیک شوند؟

من این سخن **جلال آل احمد** را همیشه به یاد می‌آورم که ایران کشور کویرهای لوت و دیوارهای بلند است. آیا ما توانسته‌ایم این کشور کویر لوت و دیوارهای بلند را تغییر دهیم؟ آیا

